

فصلنامه پژوهش‌های دانش انتظامی، سال بیست و چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۲

صص ۲۰۱-۲۲۵

بازخوانی مقررات قانونی و رویه قضایی حاکم بر تیراندازی‌های پلیسی^۱

علی افراسیابی^۲، یزدان رستمی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲

چکیده

زمینه و هدف: مقررات قانونی حاکم بر تیراندازی‌های پلیسی حین اجرای مأموریت‌های برقراری نظم از دو نابسامانی عمده رنج می‌برد. نخست، زمانی که مأموران پلیس در جریان مأموریت‌های مسلحانه تیراندازی مرگبار انجام می‌دهند، به مثابه اشخاصی مجازات می‌شوند که با انگیزه‌های شخصی سلاح و ابزار قتاله تهیه و فرد دیگر را به قتل رسانده‌اند. دوم، رفتار مبتنی بر قصد قتل با رفتار نوعاً قتاله فاقد قصد قتل، یکسان انگاشته شده و مجازات قصاص نفس نسبت به هر دو مورد اعمال می‌شود.

روش: پژوهش حاضر کاربردی و از نوع مروری (تحلیل مقررات قانونی و رویه قضایی مرتبط با موضوع) است. **یافته‌ها:** ماهیت مأموریت‌های پلیسی با دو نوع خطر جانی ارتباط دارد: از یک طرف هر لحظه احتمال «خطر جانی برای مأموران پلیس» متصور است و از طرف دیگر، برخی مأموریت‌های پلیسی با هدف آزادی «گروگان یا فرد در معرض خطر جانی» انجام می‌شود. در هر دو مورد، لازم است مأموران پلیس به ابزارهای متناسب تجهیز شوند و خطرات متعارف ناشی از تجهیز این مأموران به سلاح گرم در ضمانت‌اجراهای قانونی لحاظ شود. در حوزه پذیرش خطرات ناشی از تجهیز مأموران به سلاح گرم، اقدامی معتدلی انجام نشده و وقوع تیراندازی مرگبار در جریان مأموریت پلیسی، مبنای قانونی برای تخفیف یا کاهش مجازات برای مأموران ندارد. در روند رسیدگی قضایی به اتهامات مرتبط با تیراندازی‌های مرگبار پلیس، شرایط متحول و پویای زمانی و مکانی حاکم بر مأموریت‌ها و محدودیت‌های حاکم بر محاسبات و تصمیم‌گیری‌های مأموران در سایه استدلال‌ها و انتظارات ذهنی نامتعارف قرار می‌گیرد و در آراء قضایی جلوه نمی‌نمایاند. **نتیجه‌گیری:** رفتار قانونی یا قضایی مغایر اقتضائات عرفی مأموریت‌های پلیسی و فارغ از واقعیت‌های حاکم بر تیراندازی‌های پلیس، به دو صورت می‌تواند آثار زیان‌بار در پی داشته باشد. نخست این که مأموران پلیس از گذر بازداشت موقت یا محکومیت به قصاص نفس در نتیجه تیراندازی مرگبار به‌طور مستقیم متضرر می‌شوند. دوم این که در نتیجه کاهش انگیزه و سرخوردگی ناشی از بازداشت یا محکومیت، بازدارندگی مأموریت‌های پلیسی کاهش می‌یابد و نظم اجتماعی به‌صورت غیرمستقیم مختل می‌شود.

واژگان کلیدی: تیراندازی پلیسی، سلاح گرم، قتل عمدی، قصاص نفس.

۱. مقاله برگرفته از پژوهش مستقل است.

۲. استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق، دانشگاه جامع علوم انتظامی امین، تهران، ایران. رایانامه:

ali.afraziabiazar@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری مدیریت جرم‌پایی، دانشگاه جامع علوم انتظامی امین، تهران، ایران. رایانامه:

yazdan.rostammi@yahoo.com

مقدمه

پلیس در جریان اجرای وظایف ذاتی خود، با خطرات جانی متنوعی مواجه می‌شود. مأموران پلیس در مواجهه با مرتکبان جرایم مسلحانه یا جرایم تروریستی، به سلاح گرم تجهیز می‌شوند تا در صورت ضرورت بتوانند برای اجرای مأموریت‌های پلیسی یا دفاع از خود یا سایر شهروندان از آن استفاده کنند. مطابق ماده دو قانون تشکیل ناجا مصوب ۱۳۶۹ «نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران سازمانی است مسلح در تابعیت فرماندهی کل قوا و وابسته به وزارت کشور». بر همین اساس تجهیز مأموران پلیس به سلاح گرم در عموم مأموریت‌ها الزامی است و مأمور پلیس مکلف است با سلاح گرم به مأموریت سازمانی اعزام شود.

مطالعات جرم‌شناسی این واقعت را کشف کرده که دسترسی به ابزارهای خطرناک می‌تواند گاهی به وقوع پدیده‌های مجرمانه منتهی شود و بر همین اساس یکی از تکنیک‌های ۲۵ گانه پیشگیری وضعی از جرم به «کنترل دسترسی‌ها» اختصاص دارد (ورتلی، ۱۳۹۲، ۲۴۴). از این رو، طرح این ادعا که دسترسی و تجهیز اجباری مأموران پلیس به سلاح گرم می‌تواند به صورت طبیعی مواردی از تیراندازی‌های ناخواسته یا اشتباه نوعاً قابل قبول را در پی داشته باشد، دارای مبنای علمی است. در چنین وضعیتی انتظار این است که سیاست جنایی حاکم بر مأموریت‌های مسلحانه مأموران پلیس که به این شکل مکلف به اجرای مأموریت‌های مسلحانه هستند، متفاوت از سایر شهروندانی باشد که با انگیزه‌های شخصی اقدام به تهیه سلاح گرم و ارتکاب جنایت با آن می‌شوند. این در حالی است که سیاست تقنینی موجود هیچ تفاوتی بین مأمور پلیس که با سلاح سازمانی در جریان مأموریت سازمانی اقدام به شلیک مرگبار می‌کند و شهروند عادی که با انگیزه شخصی به صورت غیرقانونی سلاح گرم تهیه و مرتکب جنایت می‌شود، قائل نشده و هر دو آن‌ها را مطابق مقررات قانونی یکسان مجازات می‌کند. حتی در خصوص اشتباهات قابل قبول

مأموران پلیس که «وقوع آن‌ها در جریان مأموریت‌ها کاملاً طبیعی» است (صفری کاکرودی، ۱۳۹۵، ۳۲۹)، مقررهای وجود ندارد. هرچند در این میان می‌توان به مقررات بخش دوم ماده ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ استناد کرد که همگام با دستاوردهای علمی که وقوع سطح قابل قبولی از اشتباه در فعالیت‌های انسانی را معمول می‌انگارد، اشتباهات قابل قبول مأموران در تشخیص قانونی بودن دستورات مقامات مافوق اداری یا قضایی را به‌عنوان یکی از مبانی رافع مجازات (مانع مسئولیت کیفری) قلمداد و چنین مأمورانی را از تحمل مجازات معاف می‌کند.

مسئله‌ای که در این میان هنوز حل نشده این‌که از یک طرف مأموران پلیس به حمل سلاح گرم با خطرات نوعی شایع در آن مکلف هستند و مطالعات علمی و مقررات حقوقی به شرح مذکور، وقوع سطح قابل قبولی از خطا و اشتباه در استفاده از آن را به رسمیت شناخته و از طرف دیگر در حال حاضر با احکام قضایی قطعیت یافته‌ای مواجه‌ایم که مأموران پلیس به دلیل تیراندازی منجر به قتل در جریان اجرای مأموریت‌های سازمانی مستند به بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به مجازات قصاص نفس محکوم شده‌اند. همچنین مقررات بند «ب» ماده ۲۹۰ ق.م.ا. مستند احکام محکومیتی است که در آن شهروند عادی با اهداف و انگیزه‌های شخصی از طرق غیر قانونی ابزار قتاله را به‌دست می‌آورد و مرتکب قتل می‌شود. برخورد قانونی یکسان در صدور حکم مجازات علیه مأمورانی که بر اساس مقررات قانونی مکلف به حمل سلاح هستند و در جریان اجرای مأموریت سازمانی مرتکب قتل شده‌اند و شهروندان عادی که با انگیزه شخصی سلاح به‌دست آورده و مرتکب قتل شده‌اند، درست نمی‌نماید و لازم است قانونگذار یک سیاست کیفری افتراقی منسجم و سنجیده را در پیش بگیرد. این مشکل ناشی از رفتار قانونی یکسان در مورد بندهای «الف» (جنایت قاصدانه) و «ب» (جنایت غیر قاصدانه مبتنی بر رفتار نوعاً جنایت‌بار) ماده ۲۹۰ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ نیز موجود است. مشابه

رفتارهای مأموران پلیس، رفتارهای معمول در جامعه پزشکی است که با عنوان «خطای پزشکی» (الهی منش، ۱۳۹۳، ۲۸) شناخته می‌شوند. با این تفاوت که رفتار اشتباه یا توأم با بی احتیاطی مأموران پلیس در کاربرد سلاح گرم منتهی به قتل، تحت عنوان قتل عمدی با مجازات قصاص نفس، ولی خطای پزشکی منجر به قتل بیمار، با عنوان خطای پزشکی منجر به قتل بیمار با مجازات یک تا سه سال حبس موضوع ماده ۶۱۶ قانون تعزیرات ۱۳۷۵ تحت رسیدگی و حکم قرار می‌گیرند.

روش شناسی و منطق تحقیق: پژوهش حاضر کاربردی و از نوع مروری^۱ است. مقررات قانونی و رویه قضایی مرتبط با موضوع تحلیل شده است. با عنایت به این که مطابق اصل چهارم قانون اساسی، مقررات قانونی در نظام حقوقی ایران مبنای فقهی دارند، این تحقیق ذیل دو مبحث تلاش می‌کند به مطالعه آموزه‌های قرآنی و فقهی پیرامون تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل عمدی (مبحث نخست) و رویکرد مقررات قانونی جاری و آراء قضایی مبتنی بر آن به چپستی تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل عمدی پردازد (مبحث دوم).

مبحث اول. تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل عمدی در آموزه‌های قرآنی و فقهی اولین پرسشی که در باب جنایات عمدی و حد اعلای آن یعنی قتل عمدی مطرح است، تعریف آن است. آشنایی با تعریف و ارکان قتل عمدی در آموزه‌های فقهی اجازه می‌دهد با دقت و ظرافت بیشتری بتوان تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل را از منظر این تعاریف بررسی و در ادامه مقررات قانونی را در آینه آموزه‌های فقهی

۱. برای مطالعه بیشتر به پرونده‌های زیر مراجعه شود:

- دادنامه شماره ۱۴۰۰۶۳۹۰۰۰۵۸۲۲۶۶ تاریخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۸ صادره از شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران.
- دادنامه شماره ۱۴۰۰۶۳۹۰۰۰۵۷۳۲۵۷۰ تاریخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ صادره از شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور.
- دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۹۱۱۰۱۰۲۶۰ مورخ ۱۳۹۵/۰۷/۱۵ صادره از دادگاه نظامی یک استان مازندران.
- دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۸۷۰۰۴۰۷ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۹ صادره از شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور.
- دادنامه شماره ۰۰۰۵۰ مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۰۱ صادره از شعبه اول دادگاه نظامی یک استان سمنان.
- دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۹۱۰۰۰۰۰۴۹ مورخ ۱۳۹۶/۰۱/۲۹ صادره از شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور.

بازخوانی کرد. بر همین اساس در این مبحث ذیل دو گفتار به شناخت تعریف قتل عمدی در قرآن کریم و جایگاه فقهی تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل در آموزه‌های فقهی پرداخته می‌شود.

گفتار اول. تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل عمدی از منظر آموزه‌های قرآنی

در مقام شناخت تعریف قتل عمدی در آموزه‌های اسلامی، قرآن کریم اولین منبعی است که می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد. خداوند در آیه ۳۳ سوره مائده می‌فرماید «من أجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل أنه من قتل نفس بغير نفس او فساداً فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً» (به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی به همه مردم حیات بخشیده است).

در آیه ۹۳ سوره نساء می‌فرماید: «من قتل مومنناً متعمداً فجزاوه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذاباً عظیماً» (هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است).

هرچند در این آیات تعریف صریحی از قتل عمدی ارائه نشده، با این حال از مضمون آن‌ها استنباط می‌شود که چند معیار برای احراز قتل عمدی مستوجب قصاص لازم است. نخست این که قتل عمدی مستلزم وضعیت ذهنی قاصدانه و قصد کشتن فرد دیگر است و بدون وجود این وضعیت ذهنی نمی‌توان از قتل عمدی سخن به میان آورد؛ زیرا در این آیات از عبارت «من قتل» (هرکس بکشد) استفاده شده و این عبارت دلالت بر وجود قصد قتل دارند و در آیه ۹۳ سوره نساء نیز از عبارت «من قتل مومنناً متعمداً» (هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند)

استفاده شده است. دومین معیار این است که مقتول مؤمن باشد و از جمله افرادی نباشد که مستحق قصاص است یا مرتکب افساد فی الارض شده است. معیار نخست لازمه احراز قتل عمدی است و معیار دوم برای اجرای مجازات قصاص لازم است. بر همین اساس تلقی قتل عمدی از رفتار نوعاً قتاله بدون احراز قصد کشتن، مبنای قرآنی ندارد. در آیات دیگر قرآن کریم از جمله آیه ۱۷۸ و ۱۹۴ سوره بقره و آیه ۴۵ سوره مائده به مجازات قتل عمدی پرداخته شده، ولی دو آیه مذکور مهم‌ترین آیاتی هستند که در شناخت قتل عمدی می‌توان به آن‌ها استناد نمود.

بر اساس آموزه‌های مذکور در صورتی تیراندازی پلیسی منجر به قتل در شمار جنایات عمدی قرار می‌گیرد که تیراندازی به قصد کشتن انجام شود و بدون احراز چنین قصدی نمی‌توان از جنایت عمدی بحث کرد. بر همین اساس بخش زیادی از تیراندازی‌های پلیسی که برای دفاع از جان خود مأمور یا شخص دیگر یا اجرای مأموریت پلیسی انجام می‌شود، در شمار جنایات عمدی نیست و صرفاً مواردی می‌تواند عمدی قلمداد شود که به قصد کشتن طرف مقابل انجام شود (برای مثال مأموری که با اسلحه سازمانی به قصد کشتن نفر دیگر تیراندازی می‌کند).

هرچند تیراندازی برای دفاع دارای مبانی قانونی نافی قصاص است (مواد ۱۵۶ و ۳۰۲ و ۳۰۳ ق.م.ا)، ولی تیراندازی در جریان اجرای مأموریت‌های پلیسی خارج از موارد مجاز تیراندازی یا بیش از میزان ضرورت مأموریت‌های پلیسی (قانون بکارگیری سلاح در موارد ضروری مصوب ۱۳۷۳)، می‌تواند مجازات قصاص را در پی داشته باشد. در همه این موارد، مسئله اساسی این است که تجهیز اجباری مأموران پلیس به سلاح گرم، بدون حمایت قانونی و قضایی از اشتباهات قابل قبول مأموران پلیس در احراز دفاع مشروع با سلاح گرم یا احراز موارد مجاز و ضرورت کاربرد سلاح گرم، مطلوب نیست و محکومیت مأمور پلیس به قصاص نفس به دلیل

تخطی از شرایط دفاع یا اشتباه در تطبیق مورد با موارد مجاز یا ضرورت کاربرد سلاح گرم، عادلانه به نظر نمی‌رسد.

این دیدگاه در مورد جنایات واقعه ناشی از رفتارهای شهروندان عادی نیز جاری است و از منظر آموزه‌های قرآنی، صرفاً رفتار جنایت‌باری که با قصد جنایت انجام می‌شود عمدی است و تلقی عمد از رفتارهای نوعاً جنایت‌بار فاقد قصد جنایت، مبنای قرآنی ندارد.

گفتار دوم. تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل در آموزه‌های فقهی

سوالی که در این گفتار مطرح می‌شود این‌که بر اساس آموزه‌های فقهی، تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل تحت کدام نوع از انواع جنایات عمدی یا غیرعمدی قرار می‌گیرند؟ شیخ محمد حسن نجفی در کتاب جواهرالکلام در مقام بیان ضابطه قتل عمدی بیان کرده: «ضابطه العمد أن یکون عامداً فی فعله و قصده بمعنی أن یقصد الفعل و القتل، او یقصد الفعل الذی یقتل مثله غالباً و ان لم یقصد القتل، کما مر تحقیقه فی کتاب القصاص مع زیاده القید العدوان فیما ترتب علیه منه» (۱۳۸۳: ۳). ایشان در ادامه بیان کرده «بلکه قتل عمد تحقق می‌یابد به قصد زدن به چیزی که معمولاً کشنده باشد با علم به آن، اگرچه قصد قتل هم نداشته باشد؛ زیرا قصد به فعل مذکور مانند قصد به قتل است» (نجفی ۱۹۸۱، جلد ۱۲/۲۲).

در این تعریف قتل عمدی به دو روش قابل ارتکاب است: نخست این‌که مرتکب حین انجام رفتار، قصد فعل و قصد نتیجه (قتل) داشته باشد، دوم این‌که مرتکب قصد انجام رفتاری نوعاً قتاله را داشته باشد، هرچند قصد قتل نداشته باشد. در هر دو مورد، عدوانی بودن رفتار برای عمدی قلمداد شدن جنایت واقعه لازم است. بر همین اساس اگر رفتار توأم با قصد قتل یا رفتار نوعاً قتاله بدون قصد قتل، توأم با عدوان نباشد، عمدی محسوب نمی‌شود.

عدوان به معنای خروج از گستره اختیارات قانونی یا عرفی است. «عدوان در لغت به معنای تعدی، تجاوز، ظلم و دشمنی است» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵، ۸). عدوان در اصطلاح به معنای دشمنی و ستم آشکار است. تجاوز از حدود الهی است که خداوند آن را برای بندگان خود در شرع مورد نکوهش قرار داده است (طبرسی، جلد ۳: ۱۵۵). راغب عدوان را به تجاوز و اخلال به عدالت در معامله تفسیر کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ۳۶۲). در برخی متون دیگر عدوان به «تجاوز از حد الهی» تفسیر شده است (طبری، ۱۴۲۱: جلد دوم، ۸۰).

حضرت امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله ذیل گفتار اول کتاب قصاص بیان فرموده: «موجب قصاص در جان تلف کردن انسانی است بیگناه با شرایطی که بیان خواهد شد. مسئله اول قتل عمد محض دو رکن دارد: اول اینکه قصد کشتن طرف را داشته باشد ... مورد دیگر اینکه قصد کند در مورد شخصی عملی انجام دهد که غالباً کشنده است، هرچند قصد کشتن او را با این عمل نداشته باشد». «مسئله سوم، اگر تیری یا گلوله‌ای به طرف کسی بیاندازد و همان باعث مرگ او شود قتل عمدی مرتکب شده و قصاص می‌شود هرچند که منظورش از این تیراندازی کشتن او نبوده باشد ...» (امام خمینی، ۱۳۸۳، ۳۸۹).

در این تعریف، قتل عمدی به دو روش قابل وقوع است: نخست با قصد قتل و دوم بدون قصد قتل، ولی با قصد فعلی که نوعاً کشنده است. در بحث مرتبط با مسئله سوم که بیان شده اگر تیری شلیک شود و همان باعث مرگ شود موجب قصاص است، به نظر می‌رسد جنبه شایع و معمول بحث مدنظر بوده که در آن تیراندازی توسط یک شهروند با انگیزه شخصی انجام می‌شود و تیر به قسمت‌های حساس بدن اصابت می‌کند. در غیر این صورت بسیاری از تیراندازی‌هایی که توسط مأموران پلیس در حین اجرای وظایف ذاتی انجام می‌شوند یا تیراندازی به نقاط غیرحیاتی نیز عمدی قلمداد می‌شوند. در حالی که تلقی جنایت عمدی از تیراندازی پلیس

حین اجرای وظایف ذاتی یا تیراندازی با هدف‌گیری موضع غیرحیاتی و اصابت به موضع حیاتی و مرگ فرد مورد اصابت، به ترتیب به دلیل اجرای یک تکلیف قانونی که قانونگذار بر خطرات آن واقف بوده و غیرکشنده بودن تیراندازی به سوی مواضع غیرحیاتی بدن، درست به نظر نمی‌رسد. همچنین به نظر می‌رسد تعاریف مذکور با نص آموزه‌های قرآنی منطبق نیست که صرفاً انجام عمل جنایت‌بار با قصد کشتن انسان را در تعریف قتل عمدی گنجانده است و نوعی تفسیر مضمون از آیات شریفه است.

بنابراین مطابق معیارهای ارائه شده در متون فقهی، تیراندازی پلیسی منجر به قتل در دو صورت عمدی محسوب می‌شود: نخست در صورتی که تیراندازی با قصد کشتن طرف مقابل انجام شود و دوم در صورتی که تیراندازی با قصد کشتن نیست، ولی به دلیل نوعاً قتاله بودن ابزار مورد استفاده، جنایت عمدی قلمداد می‌شود. مورد نخست مبنای قرآنی دارد، ولی مورد دوم یعنی عمدی قلمداد شدن تیراندازی به واسطه نوعاً قتاله بودن شلیک با سلاح گرم که در جریان کشف جرم، دستگیری متهم یا متوقف کردن وسیله نقلیه واقع می‌شود، مبنای صریح قرآنی ندارد و تفسیر ضمنی از آیات شریفه است. در ادامه به رویکرد مقررات قانونی به قتل عمدی ناشی از تیراندازی‌های پلیسی پرداخته می‌شود.

مبحث دوم. تیراندازی‌های پلیسی منجر به قتل در مقررات قانونی

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ جرایم عمدی در ماده ۱۴۴ و جنایات عمدی در ماده ۲۹۰ بحث شده‌اند. مطابق ماده ۱۴۴ «در تحقق جرائم عمدی علاوه بر علم مرتکب به موضوع جرم، باید قصد او در ارتکاب رفتار مجرمانه احراز گردد. در جرائمی که وقوع آنها براساس قانون منوط به تحقق نتیجه است، قصد نتیجه یا علم به وقوع آن نیز باید محرز شود». در قانون مجازات اسلامی جنایت عمدی تعریف نشده است. در ماده ۲۹۰ ق.م.ا.مقرر شده: «جنایت در موارد زیر عمدی

محسوب می‌شود: هرگاه مرتکب با انجام کاری...». انتظار این بود که قانون‌گذار ابتدا جنایت عمدی را تعریف می‌کرد و سپس مواردی را بیان می‌نمود که جنایت عمدی «محسوب» می‌شوند.

مقررات موجود، بدون تعریف و شناساندن جنایت عمدی، به بیان مواردی پرداخته که عمدی محسوب می‌شوند. یعنی مطابق مقررات موجود همه مواردی که ذیل ماده ۲۹۰ بیان شده‌اند جنایت عمدی نیستند، بلکه قانون‌گذار آن‌ها را جنایت عمدی محسوب کرده است. بر همین اساس برای شناسایی قتل عمدی لازم است، این مقررات با تعمیق و تفصیل بیشتری مطالعه شود.

بند «الف» ماده ۲۹۰ به جنایت قاصدانه مربوطه می‌شود که مرتکب با قصد جنایت علیه انسان مورد نظرش اقدامات مجرمانه را انجام می‌دهد. جنایات مشمول این بند تنها جنایاتی هستند که مبنای قرآنی دارند و جنایات مشمول سایر بندها دارای مبنای فقهی هستند و در آیات قرآنی نصی برای این موارد نداریم. در موضوع تحقیق حاضر، تیراندازی با قصد کشتن یک انسان معین و اصابت تیر به وی مشمول مقررات این بند است. جنایات مشمول بند «الف» تنها مصداق جنایاتی است که واقعاً عمدی هستند و جنایات مشمول سایر بندها در واقع عمدی نیستند، ولی قانون‌گذار آن‌ها را عمدی «محسوب» کرده و به اصطلاح حقوقی در حکم عمدی هستند. یعنی جنایات بندهای «ب»، «پ» و «ت» واقعاً عمدی و مبتنی بر قصد کشتن نیستند، ولی قانون‌گذار بر اساس مبانی فقهی آن‌ها را در شمار قتل عمدی احتساب کرده است.

از منظر وجود مبانی قرآنی برای مقررات قانونی موجود، با یک نگاه مختصر می‌توان این مطلب را بیان کرد که بند «الف» ماده ۲۹۰ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ صراحتاً مبنای قرآنی و فقهی دارد، ولی سایر بندهای آن صرفاً مبنای فقهی دارند. با عنایت به این‌که عمدی یا غیرعمدی بودن جنایت بر اساس وضعیت ذهنی مرتکب تعیین می‌شود،

لازم است به رکن ذهنی جرایم عمدی پرداخته شود تا از آن گذر بتوان جنایات عمدی را بهتر شناسایی کرد.

مطابق ماده ۱۴۴ ق.م.ا «در تحقق جرایم عمدی علاوه بر علم مرتکب به موضوع جرم، باید قصد او در ارتکاب رفتار مجرمانه احراز گردد. در جرایمی که وقوع آن‌ها بر اساس قانون منوط به تحقق نتیجه است، قصد نتیجه یا علم به وقوع آن نیز باید محرز شود».

بر همین اساس رکن ذهنی قتل عمدی نیازمند سه عنصر بنیادین است: قصد فعل [یا قصد کشیدن ماشه در موضوع تحقیق حاضر]، علم به اینکه انسان زنده موضوع رفتار [تیراندازی] است و قصد نتیجه یا علم به آن (آقایی‌نیا، ۱۳۹۹، ۲۸۸) که عنصر سوم در موضوع تحقیق حاضر، قصد قتل یا علم به وقوع قتل در نتیجه تیراندازی است. در ادامه به شناسایی رکن ذهنی جنایات ناشی از تیراندازی‌های پلیسی پرداخته می‌شود. در گفتار اول قصد تیراندازی یا قصد کشیدن ماشه یا قصد فشردن ماشه‌ی اسلحه مطالعه می‌شود. در گفتار دوم به علم به موضوع تیراندازی که آگاهی از انسان بودن موضوع تیراندازی است و در گفتار سوم به قصد نتیجه یا علم به آن پرداخته می‌شود.

گفتار اول. قصد تیراندازی

اولین عنصر رکن ذهنی جنایت عمدی ناشی از تیراندازی پلیسی این است که مأمور پلیس قصد شلیک یا به عبارت ساده‌تر قصد کشیدن ماشه را داشته باشد. تبیین این بحث در مأموریت‌های مسلحانه مأموران پلیس بسیار مهم است؛ چراکه در برخی موارد حین درگیری فیزیکی مأموران با متهمان، تیراندازی به صورت ناخواسته در نتیجه اصابت انگشت دست به ماشه یا فشار ناخواسته بر ماشه انجام می‌شود و تیراندازی قاصدانه نیست. بر همین اساس در موضوع بحث این تحقیق در صورتی

که تیراندازی به صورت ناخواسته انجام شود، به دلیل فقدان اولین عنصر رکن ذهنی جنایت عمدی، وقوع قتل عمدی منتفی است.

گفتار دوم. علم به موضوع تیراندازی

در عالم اعمال و وقایع حقوقی، همیشه با پدیده‌ای به نام موضوع عمل یا واقعه حقوقی مواجه هستیم. مطابق ماده ۱۹۰ قانون مدنی، موضوع عقد به‌عنوان یکی از ارکان تشکیل دهنده عقد شناسایی شده و قرارداد بدون موضوع معنا ندارد و باطل است. در دنیای جرم نیز لازم است موضوع جرم معلوم باشد. به عبارت بهتر، جرم بدون موضوع معنا ندارد و نمی‌توان جرمی بلاموضوع را تصور کرد. در ماده ۱۴۴ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ نیز به صورت ضمنی به این موضوع اشاره و بیان شده مرتکب باید حین انجام رفتار مجرمانه علم به موضوع جرم داشته باشد. یعنی در موضوع پژوهش حاضر لازم است مرتکب با این علم تیراندازی کند که یک انسان زنده آماج گلوله یا گلوله‌های شلیک شده توسط وی خواهد بود. تمرکز بر این موضوع از این منظر مهم است که مأموریت‌های پلیسی عموماً در محیط‌های شهری و شلوغ انجام می‌شوند و احتمال اصابت تیر به اشخاصی غیر از فرد مورد هدف زیاد است.

سوالی که مطرح می‌شود این است که اگر مأمور پلیس حین اجرای مأموریت تیری به صورت هوایی یا به سمت پای فرد مهاجم شلیک کند، ولی تیر به شخص دیگری اصابت کند که از محل عبور می‌کرده یا برای تماشای مأموریت پلیسی در محل ایستاده بوده، آیا می‌توان این دیدگاه را مطرح کرد که مأمور پلیس یک شخص حرفه‌ای است، آموزش‌های لازم را سپری کرده و بر همین اساس علم به این داشته که ممکن است در نتیجه تیراندازی مذکور شخص دیگری آماج گلوله شود، به همین دلیل نباید در یک محیط شهری که نوعاً شلوغ است، این چنین شلیک می‌کرد؟ آیا می‌توان بر اساس معیارهای نوعی علم مأمور پلیس به موضوع تیراندازی را محرز

قلمداد و از این طریق به وجود عنصر دوم رکن ذهنی قتل عمدی یعنی «علم به موضوع تیراندازی» رأی داد؟

در پاسخ به این سوال لازم است اوضاع و احوال مرتبط با موضوع بررسی شود. نخستین بحثی که مطابق معیار نوعی مطرح است اینکه مأمور پلیس فردی آموزش دیده و حرفه‌ای است و باید عواقب ناشی از تیراندازی و احتمال اصابت تیر به فردی دیگر را در ذهن داشته باشد و با رعایت این جوانب اقدام به تیراندازی کند. بر فرض مثال اگر مأمور پلیس به صورت متوالی تیرهایی به سوی خودروی متواری حامل سوخت غیرمجاز شلیک کرد و یکی از تیرهای شلیک شده به خودرو دیگری اصابت کند که بین خودرو مأموران پلیس و خودرو متواری قرار گرفته است، آیا مرجع رسیدگی کننده می‌تواند با استناد به فاصله خودرو مضروب و خودروی مأمور پلیس تیرانداز و سرعت حرکت تیر در فضا، این استدلال را مبنای صدور حکم قرار دهد که عدم علم به اینکه تیر به خودرو مضروب اصابت خواهد کرد، غیر ممکن است و مأمور با علم به اصابت تیر به خودرو مضروب، شلیک کرده و بر همین اساس، علم به موضوع تیراندازی دارد؟

در برخی مواقع، رخدادها و اقدام فوری مبتنی بر آن‌ها به گونه‌ای هستند که فرصتی برای تفکر و پیش‌بینی عواقب امر به مأمور نمی‌دهند و مأمور پلیس در شرایطی بسیار متحول و پویا، در یک لحظه تصمیم به تیراندازی می‌گیرد یا به صورت ناخواسته و طبیعی بر اساس غریزه طبیعی دفاع، اقدام به تیراندازی می‌کند. در این موارد می‌توان بیان کرد که علم به موضوع تیراندازی منتفی است.

تفاوت استناد به معیار نوعی در این عنصر (عنصر دوم رکن ذهنی جنایت عمدی)، با استناد به این معیار در عنصر اول رکن ذهنی (قصد کشیدن ماشه) این است که در عنصر اول اراده در کشیدن ماشه مطرح است و فردی که این اراده را ندارد، قابل مجازات به اتهام یک رفتار عمدی نیست، ولی در عنصر دوم، متهم به صورت ارادی

شلیک کرده، ولی رعایت محیط پیرامونی تیراندازی را نکرده است. یعنی در این مرحله با شخصی مواجه هستیم که اراده در کشیدن ماشه و شلیک را دارد و در مقایسه با مباحث مطرح در عنصر اول، یک گام ارادی در عالم تیراندازی مرگبار برداشته است.

دومین موضوع این است که رفتار فردی که آماج گلوله‌های پلیس قرار گرفته، بررسی می‌شود. بین رفتار فردی که از محل تیراندازی عبور می‌کرده و آماج تیر شده و فردی که تماشاگر مأموریت مسلحانه پلیس است و با اقدام آگاهانه و نوعاً خطرناک، خودش را در معرض گلوله قرار می‌دهد، تفاوت اساسی وجود دارد. در این مورد لازم است میزان تقصیر مأمور و فرد آماج تیراندازی بررسی و بر اساس آن ضمان ناشی از تیراندازی تعیین شود.^۱ این شیوه رسیدگی و توزیع مسئولیت بین مأمور و رفتار خطرناک شهروند در تماشای مأموریت مسلحانه پلیس، به ندرت دیده می‌شود و لازم است به این ظرافت‌ها توجه شود و مسئولیت تیراندازی مرگبار بر اساس تقصیر همه افراد دخیل در قضیه تعیین و شناسایی شود.

با نگاهی به مقررات قانونی، رگه‌هایی از توزیع مسئولیت در مواد ۵۲۶ و ۵۳۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ دیده می‌شود و برخی مراجع قضایی نیز بر اساس آن آرای صادر کرده‌اند که عادلانه‌تر به نظر می‌رسد. با این حال اغلب مراجع قضایی با استناد به این که مأمور پلیس عامل پویای تیراندازی مرگبار است، صرفاً به محکومیت وی اکتفا می‌کنند و تأثیر مداخله سایر سهام‌داران مقصر در وقوع جنایت را به حال خود رها می‌کنند.

سوال دیگری که در ارتباط با علم مرتکب تیراندازی مطرح می‌شود این است که اگر مأمور پلیس که به صورت حرفه‌ای آموزش‌های علمی و مهارتی لازم را سپری کرده

۱. برای آگاهی از نظریه‌های مطرح در رابطه سببیت بنگرید به نجیب حسنی، ۱۳۹۱، ۸۳ و آقای نی، ۱۳۸۹،

و علم به خطرناک بودن اسلحه خود دارد، در نتیجه عدم آگاهی از مسلح بودن اسلحه (به اصطلاح پر بودن سلاح) و به تصور اینکه اسلحه خالی است، آن را به سوی دیگری بگیرد و شلیک کند و در نتیجه اصابت تیر به او، قتل واقع شود، جنایت واقعه می‌تواند عمدی قلمداد شود یا غیرعمد است؟ این سوال در مواردی نیز مصداق دارد که مأمور به تصور اینکه تیر داخل اسلحه مشقی یا پلاستیکی است و بنا به شوخی یا در راستای اجرای وظیفه در حین اجرای مأموریت به تصور مشقی یا پلاستیکی بودن گلوله، اسلحه را به سوی شخص دیگر می‌گیرد و شلیک می‌کند و شخص مورد هدف به قتل می‌رسد.

در پاسخ به سوال نخست، لازم است به این موضوع اشاره شود که هرچند مأمور پلیس آموزش‌های لازم را سپری کرده و علم به این دارد که اسلحه خطرناک است و نباید با آن شوخی کرد یا علم به این دارد که در محل‌های شهری شلوغ نباید تیراندازی کند، با این حال در عالم ثبوتی برای این که جرمی واقع شود لازم است وضعیت ذهنی مرتکب به گونه‌ای باشد که برای وقوع جرم تعیین شده است. بر همین اساس در عنصر اول رکن ذهنی جنایات عمدی لازم است مرتکب علم به اوصاف ابزار قتاله داشته باشد. به همین دلیل اگر مأمور به تصور اینکه اسلحه خالی است، تیر داخل اسلحه مشقی یا پلاستیکی است یا اینکه اسلحه به دلیل نقص فنی کار نمی‌کند، ولی اسلحه شلیک و کسی را بکشد، به دلیل فقدان علم مرتکب به قتاله بودن ابزار مورد استفاده، وقوع قتل عمدی منتفی است. با این حال، بیان این مطلب مفید است که در همه این موارد ظاهر بر علم مأمور پلیس است و اثبات خلاف ظاهر بر عهده مدعی است.

دلیل این برخورد قانونگذار این است که شخص به دلیل تقصیر در انجام رفتار نباید مجازات جرمی را متحمل شود که برای وقوع جرم عمدی پیش‌بینی شده است. به همین دلیل اگر فردی عالم به مسلح بودن اسلحه به فشنگ‌های جنگی نباشد و با

تصور خالی بودن آن یا با تصور مشقی یا پلاستیکی بودن فشنگ شلیک کند، جنایت واقعه غیر عمدی است.

سوال دیگری که مطرح می‌شود این است که علم متهم به قتاله بودن رفتار منتهی به مرگ چگونه احراز می‌شود؟ آیا صرفاً بر اساس اطلاعات حاصل از خود شخص می‌توان این علم را احراز کرد یا این که امکان استفاده از معیارهای نوعی وجود دارد؟ اگر نظر بر استفاده صرف از معیار شخصی احراز وضعیت ذهنی متهم باشد، تنها راهکار کشف جرم و احراز ذهنیت متهم، اقرار متهم یا شهادت بر اقرار متهم است، ولی اگر معیار نوعی مبنای احراز ذهنیت متهم باشد، می‌توان با استناد به سن متهم، تحصیلات، سابقه کاری و تخصص وی، به وجود یا فقدان این ذهنیت رأی داد.

به نظر می‌رسد با استناد به معیارهای نوعی سن، حرفه، سابقه کار، تحصیلات متهم، زمان و مکان تیراندازی و تعلق اسلحه به خود مأمور یا مأمور دیگر، بتوان بر اساس اماره ظاهر رأی به وجود یا فقدان علم به قتاله بودن ابزار قتل یا در مثال حاضر علم به پر بودن اسلحه با گلوله‌های جنگی مرگبار صادر کرد. با این حال امکان اثبات خلاف ظاهر وجود دارد و اثبات ادعای خلاف ظاهر بر عهده مدعی است که در فرض این پژوهش مأمور پلیس، مدعی قلمداد می‌شود. در معیارهای شخصی، علم متهم به وجود یا فقدان این علم با استناد به اقرار متهم نزد متولیان فرایند رسیدگی، شهادت شهود به اقرار وی در خارج از مراجع رسیدگی یا شیوه رفتار وی در صحنه جرم یا رفتار وی بلافاصله پس از آن احراز می‌شود. در معیارهای نوعی بر اساس ظاهر شیوه اقدام و ویژگی‌های اقدام کننده، با احتمال ۸۰٪ به وجود یا فقدان علم مرتکب رأی داده می‌شود. هرچند در حقوق کیفری نمی‌توان به این شکل و بدون یقین ۱۰۰٪ رأی صادر کرد، بالاخص در موضوع تحقیق حاضر که در صورت صدور حکم به وقوع قتل عمدی، احتمال صدور حکم قصاص و اجرای آن با درخواست

اولیاء دم وجود دارد و ارزش خون انسان‌ها مانع از این است که با احتمال ۸۰٪ حکم صادر کرد. بر همین اساس در مجازات‌های غیر قابل بازگشت لازم است در این زمینه تجدیدنظر و اصلاحات قانونی لازم انجام شود.

گفتار سوم. علم به اوصاف موضع اصابت

برخی اعضای بدن انسان از قبیل مغز، قلب و برخی رگ‌های شریان اصلی خون، در قبال کل بدن فعالیت می‌کنند و در صورت از کار افتادن این اعضا، امکان مرگ انسان متصور است. بر همین اساس محل اصابت گلوله بسیار مهم است و در صورتی که گلوله به اعضای حساس اصابت کند، احتمال مرگ بسیار بالاتر است.

بحثی که در این گفتار مطرح می‌شود این است که از یک طرف مطابق مقررات قانون به کارگیری سلاح در موارد ضروری مصوب ۱۳۷۳ به مأمور پلیس اجازه تیراندازی کمر به پایین داده شده و از طرف دیگر مطابق برخی نظریات پزشکی پاره شدن شریان خون کشاله ران پا به خونریزی شدید منتهی می‌شود و فرد ظرف مدت چند دقیقه به دلیل از دست دادن خون می‌میرد، بنابراین به نظر برخی مراجع قضایی بر این اساس که تیراندازی به ران پا نوعاً کشنده است، مأموران پلیس را به ارتکاب قتل عمدی و قصاص نفس محکوم نماید.

سوالی که مطرح می‌شود این است که با وجود این دیدگاه‌های علم پزشکی که نشان از قتاله بودن تیراندازی به کشاله ران هستند، چرا قانون‌گذار اجازه تیراندازی کمر به پایین را به مأموران داده است؟ آیا می‌توان این اقدام قانون‌گذار را به معنای اتخاذ یک موضع قانونی در تشخیص مرگبار و قتاله نبودن تیراندازی به کشاله ران قلمداد کرد؟

در مقام پاسخ به سوالات مذکور می‌توان بیان کرد یکی از دلایل این تجویز قانونی عدم پیشرفت علم پزشکی در زمان تصویب قانون به کارگیری سلاح در موارد ضروری مصوب ۱۳۷۳ است. یعنی در زمان تصویب این متن قانونی در سال ۱۳۷۳

علم پزشکی به این یافته نایل نشده بود که پارگی شریان رگ عبوری از کشاله ران می‌تواند به خالی شدن خون و مرگ بعدی فرد منجر شود. با این حال با گذشت زمان قابل توجه از تصویب متن قانونی و وجود آراء قضایی مبنی بر قتاله بودن تیراندازی به ران پا، این دیدگاه مطرح می‌شود که قانون‌گذار علی‌رغم دیدگاه‌های پزشکی روز، هم‌چنان بر نظر سابق خود باقی مانده است.

دلیل دوم این است که قانونگذار با علم به قتاله بودن تیراندازی به کشاله ران، این احتمال را در نظر گرفته که در مقایسه با اعضای بالای تنه انسان، پایین تنه حساسیت کمتری دارند و مأموران در مواقع ضروری لازم است به نقاط کمر به پایین تیراندازی کنند تا با احتمال کمتری از قتاله بودن تیراندازی مواجه شویم.

بر همین اساس در دعاوی کیفری قتل عمد که علیه مأموران مطرح می‌شود، می‌توان با اقتباس از رویکرد قانون‌گذار این استنباط را مطرح کرد که قانون‌گذار با آگاهی از دیدگاه‌های علم پزشکی، تکلیف قضیه را مشخص کرده و تیراندازی به نقاط کمر به پایین بدن را نوعاً قتاله قلمداد نکرده یا با علم به قتاله بودن آن، به دلیل احتمال پایین مرگ ناشی از تیراندازی کمر به پایین، این شیوه تیراندازی را تجویز کرده است. بنابراین اگر مأمور پلیس در جریان اجرای مأموریت با تصور ضروری و مجاز بودن تیراندازی، ولی در واقع در یک مورد غیرضروری اقدام به شلیک کمر به پایین کند و فردی را به قتل برساند، مستند به بند «ب» ماده ۲۹۰ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ نمی‌توان او را به ارتکاب قتل عمدی محکوم کرد؛ زیرا قانون‌گذار بنا به دلایل مذکور تیراندازی کمر به پایین را تجویز کرده و صرف اشتباه در تشخیص مورد مجاز تیراندازی یا ضرورت تیراندازی نمی‌تواند به صدور حکم به ارتکاب قتل عمدی مستوجب قصاص منتهی شود.

بحث دیگری که در این بخش می‌تواند مفید باشد این است که تیراندازی با هدف گیری اعضای غیرحساس و اصابت تیر به مواضع حساس بدن، مشمول بند

«ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی نیست و «قصد فعل نوعاً قتاله» فقط در صورتی می‌تواند مصداق داشته باشد که فرد با هدف‌گیری مواضع حیاتی بدن شلیک کند. چون فعل نوعاً قتاله ترکیبی از «فعل نوعاً قتاله» با «موضع اصابت» است و هر دو مورد باید در دایره قصد مرتکب باشند تا «قصد فعل نوعاً قتاله» مصداق بیابد. برای نمونه شخصی که با هدف‌گیری دست شخص شلیک می‌کند و تیر به قلب وی اصابت می‌کند، «قصد فعل نوعاً قتاله» ندارد.

گفتار چهارم. قصد جنایت یا علم به آن

مطابق ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ سومین عنصر رکن ذهنی جرم عمدی مقید به نتیجه، قصد نتیجه یا علم به آن است. یعنی درباره موضوع تحقیق حاضر مطابق مقررات موجود، فردی که با قصد قتل فردی را مورد اصابت قرار می‌دهد، به مثابه فردی است که بدون قصد قتل ولی با علم به قتاله بودن، مرتکب رفتار مرگبار می‌شود. این یکسان‌انگاری قانون‌گذار قابل قبول نیست؛ زیرا از منظر عرف و به لحاظ معنا شناسی، قصد جنایت به مراتب شدیدتر و قبیح‌تر از علم به وقوع قتل است. بر همین اساس انتظار این است فردی که با قصد قتل فرد دیگری را به قتل می‌رساند، به مثابه فردی انگاشته و مجازات نشود که بدون قصد قتل و با علم به قتل، رفتاری را انجام می‌دهد.

ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قتل عمدی را با تفصیل بیشتر بیان کرده است. در بند «الف» این ماده به جنایت عمدی مبتنی بر قصد قتل اشاره شده است. مطابق این بند قصد جنایت اهمیت دارد و اوصاف رفتار منتهی به قتل موضوعیت ندارد. در پرونده‌های مرتبط با تیراندازی‌های مأموران پلیس، صرفاً در صورتی می‌توان با استناد به این بند حکم محکومیت به ارتکاب قتل عمدی صادر کرد که متهم با قصد جنایت اقدام به شلیک کرده باشد. سوالی که در این خصوص مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان قصد جنایت را با استناد به معیارها و دلایل

نوعی اثبات کرد یا صرفاً باید قصد جنایت را از طریق اقرار متهم یا شهادت شهود بر اقرار متهم احراز کرد؟

ضمن بیان اینکه اکثر تیراندازی‌های پلیس به قصد متوقف کردن متهم در حال فرار یا دفاع از جان مأمور (عابد، ۱۳۹۵، ۱۴۲) یا سایر شهروندان یا مواضع مورد نگرهبانی انجام می‌شود و کمتر تیراندازی به قصد مستقیم ایراد جنایت به طرف مقابل انجام شود، با این حال در این پرونده‌ها قصد غیرمستقیم مطرح و استدلال می‌شود مأموری که با سلاح مرگبار به سوی طرف مقابل شلیک کرده، قصد جنایت او را داشته و این قصد درون شیوه اقدام وی مستتر است. یعنی مشابه همان استدلالی که در بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون‌مند شده و بیان شده هرکس رفتار نوعاً جنایت‌بار علیه دیگری انجام دهد، جنایت عمدی محسوب می‌شود. با عنایت به ضرورت تفسیر محدود مقررات کیفری ماهیتی، لازم است معنای مقررات بند «الف» محدود به قصد مستقیم ایراد جنایت تفسیر و از توسعه گستره شمول این بند اجتناب شود.

مطابق معیارهای نوعی، با استناد به سابقه کاری، سن و تحصیلات مأمور پلیس و زمان، مکان و شیوه رفتار، اثبات می‌شود حین تیراندازی قصد جنایت داشته یا خیر؟ استناد به معیارهای نوعی، اثبات وجود قصد جنایت حین تیراندازی را تسهیل و استناد به معیارهای شخصی آن را مشکل می‌کند؛ زیرا در معیارهای شخصی لازم است بررسی شود شخص متهم در لحظه تیراندازی قصد جنایت داشته یا خیر و این امر صرفاً از طریق بیان خود متهم ممکن است که ممکن است این بیان جلوه اقرار در دادگاه یا نزد اشخاص خارج از دادگاه را داشته باشد که با شهادت آن اشخاص بر اقرار متهم قابل اثبات است.

مطابق بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ «هرگاه مرتکب، عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد، هرچند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد، ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار

نووعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود». مطابق مقررات این بند رفتار مرتکب به دلیل نوعاً جنایت‌بار بودن عمدی محسوب می‌شود و در موضوع بحث این پژوهش، در صورتی که تیراندازی نوعاً مرگبار قلمداد شود، قتل واقع شده عمدی قلمداد می‌شود.

سوال این است که در چه صورتی تیراندازی نوعاً مرگبار قلمداد می‌شود؟ آیا ذات تیراندازی با سلاح گرم مرگبار است یا اینکه تیراندازی به واسطه محل اصابت می‌تواند مرگبار باشد؟ در این خصوص آراء مختلفی صادر شده که برخی از آن‌ها صرف تیراندازی با سلاح گرم را نوعاً مرگبار و برخی دیگر که از اعتبار بیشتری برخوردارند، رفتار مرگبار را به اعتبار موضع اصابت نوعاً مرگبار قلمداد کرده‌اند.

فایده بحث از اینجا است که در موضوع تحقیق حاضر اگر رفتار به تنهایی مرگبار قلمداد شود، صرف قصد رفتار نسبت به مجنی‌علیه، صرف نظر از موضع اصابت، برای عمدی قلمداد شدن آن کافی است، ولی اگر رفتار به اعتبار موضع اصابت مرگبار قلمداد شود، در صورتی می‌تواند عمدی قلمداد شود که مرتکب تیر را به قصد اصابت به موضع اصابت متناسب برای مرگبار بودن، شلیک کرده باشد.

اهمیت تمرکز به این موضوع در تیراندازی‌های پلیسی بسیار مهم است؛ زیرا مأموران پلیس به قصد اصابت تیر به پای هدف تیراندازی می‌کنند، ولی در نتیجه تیراندازی در حالت‌های «تیرانداز ثابت- هدف متحرک»، «تیرانداز متحرک- هدف ثابت» یا «تیرانداز متحرک- هدف متحرک»، تیر در نتیجه اشتباه در هدف‌گیری یا موارد دیگر به عضو دیگری از بدن اصابت و موجب مرگ وی می‌شود. مطابق بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ «هرگاه مرتکب، عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد ...» جنایت عمدی قلمداد می‌شود و این مستلزم این است که در موضوع تحقیق حاضر مرتکب به قصد اصابت تیر به موضع حساس بدن شلیک کرده باشد تا بتوان جنایت واقع شده را عمدی قلمداد

کرد؛ زیرا نوعاً قتاله بودن تیراندازی به واسطه موضع اصابت تیر مشخص می‌شود و عمد ناظر بر هر دو مورد «تیراندازی» و «موضع اصابت» است. یعنی اگر تیرانداز عمد در اصابت تیر به موضع غیر حساس بدن داشته باشد، ولی تیر در نتیجه اشتباه در هدف‌گیری یا جابه‌جایی تیرانداز یا هدف به موضع حساس بدن اصابت کند و موجب مرگ شود، مرتکب عمد در رفتار نوعاً کشنده ندارد و جنایت واقع شده غیرعمدی است.

اگر این دیدگاه در رسیدگی‌های قضایی در نظر گرفته شود، بسیاری از تیراندازی‌های پلیسی که با هدف‌گیری کمر به پایین انجام می‌شوند، از گستره شمول قتل عمدی خارج می‌شوند؛ زیرا تیراندازی به سوی پا و اصابت تیر به آن نوعاً قتاله نیست و اگر مأمور پلیس با هدف‌گیری به سوی پا شلیک کند، ولی در نتیجه اشتباه در هدف‌گیری به قسمت دیگری از اعضای بدن وی اصابت کند، نوعی اشتباه در تیراندازی رخ داده و جنایت واقع شده از شمول عمدی خارج می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

قانون‌گذار در تجهیز مأموران پلیس و حمایت از مأموریت‌های پلیسی که متضمن نظم عمومی هستند، رویکرد منسجم و یکپارچه‌ای در پیش نگرفته است. به‌گونه‌ای که در نظم حقوقی موجود مأموران پلیس به سلاح گرم تجهیز شده‌اند، در برخی مأموریت‌ها مکلف‌اند سلاح گرم حمل کنند و حمل چنین ابزار کشنده و خطرناکی در صحنه عملیات با احتمالات اشتباه قابل قبول در تیراندازی، تیراندازی سهوی و اشتباه در هدف‌گیری همراه است، ولی قانون‌گذار هر یک از این اشتباهات را با مجازات سنگین پاسخ می‌دهد.

در نظم حقوقی موجود مأمور پلیسی که در اجرای یک تکلیف سازمانی مکلف به حمل سلاح گرم شده و در اجرای یک اختیار عمل قانونی از آن استفاده کرده، به مثابه فردی مجازات می‌شود که با انگیزه شخصی به تهیه سلاح و استفاده از آن اقدام

و دیگری را به قتل رسانده است. این در حالی است که عموماً مأموران پلیس برای دستگیری متهم یا دفاع از جان خود یا دیگری از سلاح گرم استفاده می‌کنند و برخی موارد ممکن است مرتکب اشتباهات نوعاً قابل قبول شوند. در چنین وضعیتی انتظار عرفی و معمول این است که با برقرار کنندگان نظم عمومی که حین اجرای وظایف قانونی مرتکب قتل می‌شوند، به مثابه افراد عادی با انگیزه‌های جنایی شخصی رفتار نشود و رفتارهای افتراقی سنجیده‌ای در پیش گرفته شود. ایراد رفتار یکسان در موارد متفاوت در مورد بندهای «الف» و سایر بندهای ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی نیز وجود دارد و همه موارد با مجازات قصاص پاسخ داده شده‌اند. در حالی که بند «الف» ناظر به فعل توأم با قصد جنایت است و سایر بندها ناظر به فعل نوعاً جنایت‌بار بدون قصد جنایت است و انتظار این است که مجازات رفتار قاصدانه موضوع بند «الف» بیشتر از سایر بندها باشد و مجازات قصاص از سایر بندها برداشته شود.

تداوم وضع موجود به نفع نظم عمومی نیست. وقتی مأموران انتظامی مشاهده کنند که همکاران در نتیجه اجرای مأموریت به قصاص نفس و مجازات محکوم شده‌اند، در اجرای مأموریت‌های سازمانی و برقراری نظم عمومی با دیده تردید می‌نگرند و در اجرای مأموریت محوله ممکن است از سرعت و کیفیت بالا برخوردار نباشد. برخی مراجع قضایی و دادگاه‌ها نیز با تفسیر وسیع مقررات ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ وضعیت موجود را تشدید کرده‌اند و با وصول شکایت یا کیفرخواست با موضوعیت تیراندازی منجر به قتل، به دلیل مرگبار بودن ابزار قتاله و بدون بررسی جوانب ظریف موضوع، رسیدگی به پرونده را با عنوان قتل عمدی ادامه و به صدور حکم محکومیت اقدام می‌کنند. این در حالی است که در اغلب محکومیت‌های مأموران پلیس به قصاص نفس، مأموران به قصد اصابت تیر به مواضع کمر به پایین شلیک می‌کنند و به دلیل اشتباه قابل قبول در هدف‌گیری یا تحرک تیرانداز یا هدف،

تیر به نقاط کمر به بالای بدن اصابت می‌کند که بر اساس نص بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ چنین تیراندازی‌های دارای وصف «عمد در عمل نوعاً کشنده» نیست.

پیشنهاد‌های کاربردی

به منظور اجرای یک سیاست تقنینی منسجم که تضمین‌کننده نظم عمومی و جان شهروندان باشد، لازم است قانون‌گذار این رویکرد را در پیش بگیرد: نخست، موارد کاربرد سلاح گرم در قانون بکارگیری سلاح مصوب ۱۳۷۳ از ۱۲ مورد به دو مورد تیراندازی برای دفاع از جان و محل مورد نگهداری کاهش یابد و موارد تیراندازی برای دستگیری متهم یا کشف جرم حذف شود. دوم، مجازات قصاص از مأموریت‌های انتظامی برداشته شود. طبیعی است که مجازات قصاص را تنها می‌توان نسبت به آن دسته از مأموران انتظامی محدود کرد که مأمور پلیس با قصد و انگیزه شخصی و برخلاف مقررات قانونی و سازمانی اقدام به تیراندازی مرگبار کند.

منابع

۱. آقایی‌نیا، حسین. (۱۳۹۹). جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص (جنایات). تهران، نشر میزان، چاپ هیجدهم.
۲. الهی‌منش، محمدرضا. (۱۳۹۳). حقوق کیفری و تخلفات پزشکی، تهران. انتشارات مجلد، چاپ سوم.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۰۴ قمری). مفردات الفاظ القرآن. جلد ۱، بی‌جا، دفتر نشرالکتاب.
۴. عابد، رسول. (۱۳۹۵). حقوق کیفری سلاح. تهران، انتشارات میزان، چاپ اول.
۵. صفری‌کاکرودی، عابدین. (۱۳۹۵). موانع مسئولیت کیفری مأموران پلیس. تهران، چاپ اول، انتشارات میزان.
۶. طبرسی. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. جلد سوم، بی تا و بی جا.

۷. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۲۱ قمری). *جامع البیان*، جلد ۵، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۸. نجفی، محمدحسن. (۱۳۸۳). *جواهرالکلام*. کتاب دیات، جلد ۴۳، کتابخانه ملی ایران.
۹. نجفی، محمد سن. (۱۹۸۱ م). *جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام*. جلد ۲۲، چاپ هفتم، بیروت دارالاحیاء التراث العربی.
۱۰. نجیب حسنی، محمود. (۱۳۹۱). *رابطه سببیت در حقوق کیفری*. مترجم سیدعلی عباس نیای زارع، مشهد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ سوم.
۱۱. موسوی بجنوردی. (۱۳۸۵). *قاعده حرمت اعانه بر اثم و عدوان با رویکردی بر نظریات امام خمینی (ره)*. *فصلنامه علمی پژوهشی متین*، شماره ۳۱ و ۳۲.
۱۲. وورتلی، ریچارد. (۱۳۹۲). *جرم‌شناسی محیطی و تحلیل جرم*. ترجمه علی افراسیابی، انتشارات علامت.
۱۳. هارت، اچ. ال. ای و تونی هونوره. (۱۳۸۹). *سببیت در حقوق*. ترجمه حسین آقایی‌نیا، تهران، انتشارات میزان، چاپ اول.